



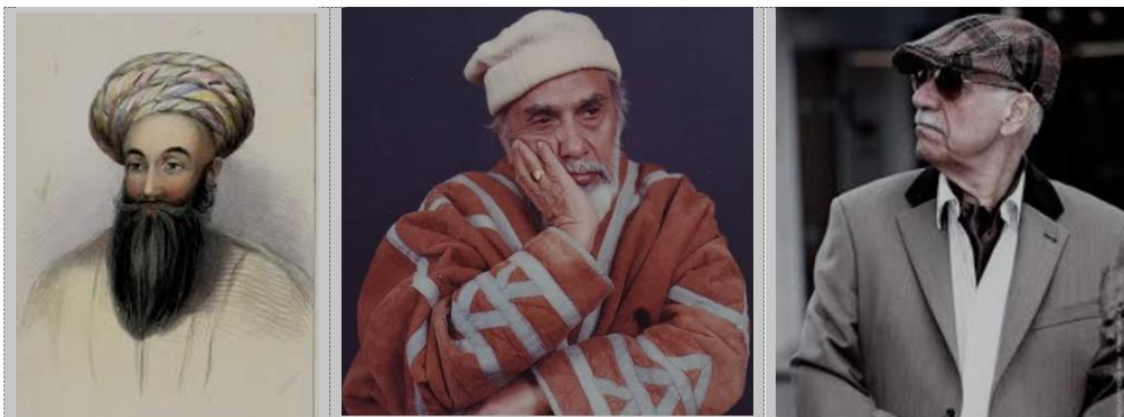
استقلال

خیلواکی

احمد فواد ارسلا

۱۱ دسمبر، ۲۰۲۵

هنر بالاتر از هنرمند: استاد خلیلی استاد ناشناس و شاه شجاع



تقابل میان نبوغ هنری و لغزش ها یا خطا های سیاسی و اخلاقی هنرمندان، یک پدیده جهانی است. در سراسر دنیا، خوانندگان هنوز با یهود ستیزی تی. اس. الیوت، همدلی فاشیستی ازرا پاونده، یا دیدگاه های شخصی و سیاسی پیچیده پیکاسو و ریچارد واگنر دست و پنجه نرم می کنند. نبوغ آنان غیرقابل انکار است؛ لغزش های شان نیز همین گونه. با آن هم، آثارشان پابرجا مانده مطالعه می شود، اجرا می شود، و محبوب است، حتی در حالی که اعتبار اخلاقی آنان همواره مورد بحث است.

این معضله جهانی، انعکاسی روشن تر و احساسی تر در داخل افغانستان دارد؛ جایی که هنرمندان تنها چهره های فرهنگی نیستند، بلکه تمثال هویت ملی، کشمکش سیاسی و زخم های تاریخی اند. در جامعه افغانستان که تاریخ در آن عمیقاً شخصی و زخم ها هنوز تازه است، جدا کردن هنر از هنرمند دشوارتر است. اما دقیقاً در همین بستر است که پیچیدگی این جدایی آشکارتر، و شاید ضروری تر، می شود.

در میان شخصیت های فراوانی که این تشنج را تجسم می بخشند، سه چهره برجسته اند : استاد خلیل الله خلیلی، استاد ناشناس و شاه شجاع درانی. هر یک آثار جاویدان و محبوبی آفریده اند،

اما هر یک بار سنگین پیوند های سیاسی را با خود حمل می کنند، پیوند هایی که میراث آنان را شکل داده و گاهی مخدوش کرده است.

خلیلی: شاعری محبوب با زخم های سیاست:

شاعرانی محدودی وجود دارند که همچون **خلیلی** احترام و دل بستگی عمیق افغان ها را برانگیزند. اشعار او، سرشار از عرفان، وطن دوستی و هنر کلاسیک، هنوز در خانه ها، محافل و حافظه های مردم زنده اند. برای بسیاری، شعر خلیلی پناهگاهی است از زیبایی در میان دهه ها جنگ. اما انتخاب های سیاسی او خشم و ناامیدی بسیاری را برانگیخته است. خلیلی در دوران تبعیدش در پاکستان، کتابی نوشت که در آن **حبیب الله کلکانی** را ستود، چهره ای که نزد شمار زیادی از افغان ها، بخصوص طرفداران امان الله خان، و استقلال افغانستان از برتانیا به عنوان **یاغی و عامل انگلیس** شناخته می شود؛ کسی که شاه مترقی و مستقل افغانستان را در سال ۱۹۲۹ با نقشه و همکاری برتانیا سرنگون کرد. برای کسانی که امان الله خان را رهبر روشن بین و استقلال طلب و خیانت شده می دانند، همدلی خلیلی با کلکانی زخمی عاطفی است. خاصتا وقتی عواقب این کتاب و تفرقه های قومی در نظر گرفته شود.

از این هم دردناک تر برای بسیاری افغان ها، شعر خلیلی در ستایش **جنرال ضیاء الحق** است، دیکتاتور پاکستانی که در ذهن مردم افغانستان با سیاست های ویرانگری گره خورده است که افراطگرایی را تغذیه کرد و استقلال افغانستان را تضعیف نمود. اینکه شاعری چنین محبوب بتواند مردی چنین منفور را بستاید، سایه ای دراز بر میراث او انداخته است.

با آن هم، نیروی شعر خلیلی کم رنگ نشده است. سروده های او همچنان بسیار فراتر از لغزش های سیاسی اش طنین انداز می شود. این عشق پایدار به شعرش نشان دهنده یک واقعیت است: افغان ها می توانند از سیاست های او انتقاد کنند، اما زیبایی جاودانه هنر او را همچنان دوست داشته باشند.

ناشناس: آواز یک ملت در سایه ایدئولوژی:

استاد ناشناس، یکی از بزرگترین آوازخوانان تاریخ موسیقی افغانستان، حامل همین دوگانگی است. نغمه های او در دری و پشتو، عمیق، معنوی و زیبا، ستون های هویت موسیقایی کشور را شکل داده است. سرودهایی وی بخشی از بافت فرهنگی افغانستان اند.

اما وابستگی های سیاسی او میراثش را سنگین کرده است. عضویت او در جناح **پرچم حزب دموکراتیک خلق** و ایفای نقش به عنوان رئیس رادیوی افغانستان در دوران حکومت وابسته به شوروی، نام او را با رژیم پیوند داد که بسیاری افغان ها آن را سرکوبگر، وابسته و مسئول رنج های عظیم دوران اشغال شوروی می دانند.

بحث برانگیزتر از همه، این است که ناشناس در سال های آخر عمرش به عنوان ابزاری در دست دشمنان وحدت ملی افغانستان برای ضربه زدن به اعتبار دانشمند بزرگ کشور **عبدالحی حبیبی** به کار گرفته شد و در این راستا، درباره ریشه ها و دیرینگی زبان پشتو تردیدهایی دروغین مطرح کرد. برای بسیاری افغان ها، حبیبی یکی از ستون های میراث فکری کشور است؛ ضربه زدن به او، ضربه زدن به افغانستان است.

با آن هم، وقتی آواز ناشناس بلند می شود، آرام، اندوهگین و استادانه، هیاهوی سیاسی خاموش می شود. موسیقی او از کینه ها عبور می کند. میلیون ها افغان هنوز به او گوش می دهند، نه چون سیاست های او را فراموش کرده اند، بلکه چون هنر او به چیزی عمیق تر از سیاست سخن می گوید.

شاه شجاع: پادشاهی منفور، شاعری محبوب:

شاید هیچ چهره ای در تاریخ افغانستان دوگانگی میان شهرت سیاسی و ارزش هنری را مانند **شاه شجاع درانی** مشهود نکند. شاه شجاع به عنوان پادشاهی و *ابسته به انگلیس* در جنگ اول افغان و انگلیس، چهره ای منفور است. او را مسئول و آگذاری سرزمین و عزت کشور می دانند. اما شاه شجاع شاعر نیز بود، و شاعری توانا. شعر مشهور او «**صبح دمید، روز شد**» که اول توسط ظاهر هویدا خوانده شد و بعدا توسط احمد ظاهر استوره موسیقی افغانستان افسانه ای جاودانه شد، هنوز از محبوب ترین نغمه های افغانستان است. طنز تاریخ در اینجا عمیق است: پادشاهی که ملت او را در زندگی نپذیرفت، در مرگ از طریق شعر و موسیقی اش دوباره پذیرفته شد.

در اینجا، مردم افغانستان غریزه فرهنگی را نشان می دهند: توانایی محکوم کردن یک شخصیت تاریخی به خاطر اشتباهات سیاسی اش، در حالی که زیبایی هنر او را پاس می دارند. شعر شاه شجاع از ناپسندی او گذشته، نه با پاک کردن تاریخ، بلکه با غنا بخشیدن به آن.

درس افغانستان: هنر می ماند، هنرمند می رود:

هنرمندان جنجالی افغانستان شبیه چهره های جهانی ای چون تی. اس. الیوت، ازرا پاوند یا واگنر اند که نبوغ شان در کنار عقاید مشکل ساز سیاسی قرار دارد. اما تجربه افغانستان محسوس تر، عاطفی تر و شخصی تر است. این چهره ها هویت فرهنگی یک ملت را در دوران دگرگونی، اشغال، خیانت و مقاومت شکل دادند.

هنر آنان بخشی از حافظهٔ عاطفی افغانستان است: عروسی ها، محافل، پخش های رادیویی، کودکی ها، سوگ ها و امیدها. خطاهای سیاسی آنان جدی و انکارناپذیر است، اما دستاورد های هنری شان بخش جدایی ناپذیر روح ملی است.

درس اصلی روشن است:

اگر اجازه دهیم نفرت سیاسی شعر خلیلی، نغمه های ناشناس یا سروده های شاه شجاع را پاک کند، ما خود را از میراث فرهنگی مان محروم کرده ایم.

هنر، هنرمند را تطهیر نمی کند، اما لغزش های هنرمند نیز نباید هنر را نابود کند. ارزیابی اخلاقی خالق و ارزش زیبایی شناختی اثر، دو مقولهٔ جداگانه اند.

قدرت آن را داشتن که تاریخ را صادقانه نقد کنیم، اما زیبایی های آن را حفظ نماییم، نشانهٔ بلوغ فکری است.

در پایان، این هنر است که باقی می ماند، نه هنرمند. و شاید این بزرگ ترین بخشش، و بزرگ ترین هدیه فرهنگ به ما باشد.

پایان